



فیس فوس زبان دراز

• لیلا باقی پور
• تصویرگر: سید میثم موسوی

فیس فوس گفت: «من که فیس فیس نکردم. می خواستم یواشکی چیزی به او بگویم.»
خانم تاتا گفت: «چه چیزی می خواستی بگویی؟»
فیس فوس به خانم تاتا نگاه کرد. همه ی بچه ها به او زل زده بودند. حتی پچ مچ!
فیس فوس دوباره کش آمد. بعد خودش را پچ پچی کرد. فکر کرد و گفت: «نمی توانم الان بگویم؛ یعنی نمی خواهم جلوی همه بگویم.»

بچه های کلاس همه با هم گفتند: «هووووم؟»
خانم تاتا لبخند زد و گفت: «آهان فهمیدم. فقط می خواهی به خود پچ مچ بگویی؟ پس بروید بیرون کلاس و با هم حرف بزنید.»
فیس فوس کله اش را به نشانه ی رضایت تکان داد. هر دو رفتند بیرون کلاس. فیس فوس به پچ مچ گفت: «پچ مچ جان! خواستم بگویم بالا کشیدن دماغ، کار خوبی نیست.»

بعد، یک برگ توت به پچ مچ داد و گفت: «بهتر است دماغت را با این پاک کنی!»
پچ مچ از اینکه دوستش عیب او را جلوی همه نگفته بود، خیلی خوش حال شد.
دُم فیس فوس را بوس کرد و گفت: «ببخشید فیس فوس جان.»
بعد دمش را جلو آورد و گفت: «می خواهی دم مرا گاز بگیری تا دلت خنک شود؟»
فیس فوس دم او را بوسید و گفت: «ما با هم دوست هستیم.»

فیس فوس ماری دراز بود. چند تا خال زرد یک طرف شکمش داشت و چند تا هم طرف دیگر.
وقتی حرف می زد، زبان دوشاخه ی باریکش از دهانش می زد بیرون و این صدا را از خودش در می آورد: فیس... فوس... فیس... فوس...
برای همین این اسم را روی او گذاشتند.
هر شب مادرش برایش کتاب «چه کار کنید که مار ننازی ای باشید» را می خواند.
یک شب مادرش خواند که:

«اگر می خواهید دوستان زیادی داشته باشید، بهتر است عیب های دیگران را آهسته و در گوششان بگویید.»
فیس فوس گفت: «یعنی اگر در گوششان بگویم، ناراحت نمی شوند؟»
مادرش گفت: «اگر کسی عیب تو را یواشکی به تو بگوید، ناراحت می شوی؟»
فیس فوس بدنش را کش داد. بعد چند تا پچ خورد و نشست. کمی فکر کرد و گفت: «فکر نمی کنم ناراحت بشوم.»
مادرش لبخند زد.

فردای آن روز در مدرسه پچ مچ بزمجه، مرتب دماغش را بالا می کشید. این طور: «فوررررر!»
فیس فوس، سوسی سوسمار، و ملی مارمولک لجشان گرفته بود.
فیس فوس فوراً پرید کنار پچ مچ.
خواست در گوشش بگوید: «این کار را نکن.»
اما زبان درازش رفت توی گوش پچ مچ.
پچ مچ فکر کرد فیس فوس می خواهد اذیتش کند. عصبانی شد. دُم فیس فوس را گاز گرفت.
فیس فوس دردش آمد و زد زیر گریه.
معلمشان خانم تاتا تمساح، فیس فوس را آرام کرد.
از او پرسید: «چرا در گوشش فیس فوس کردی؟»

امام حسن عسکری علیه السلام می فرمایند:
مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سِرًّا فَقَدْ زَانَهُ وَ مَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ;
هرکس برادرش را در نهن موعظه کند، او را آراسته
است و هرکس او را آشکارا موعظه کند، او را بدنام
بی آبرو کرده است.
منبع: گل و اژه های پاکان

